

ماہنامہ پژوهشی جنگ جهانی دوم



Ketabton.com

انسی
شماره ۵



سخن ما بر حق است

در این شماره میخوانید...

یادگاری از هیتلر..... ۳

زندگینامه جوزف گوبلز..... ۴

جنگ و مشکلات اقتصادی ایران..... ۱۲

از شوالیه های معبد تا هولوکاست..... ۱۶

مشهورترین تک تیر اندازان..... ۲۴

پاخزر کف واگن..... ۲۷

کسانی که مایل هستند در این ماهنامه همکاری کنند، مقالات خود را به ایمیل سردبیر ارسال کنند.

سردبیر در ویرایش و حذف مطالب آزاد است و مطالبی که مناسب تشخیص داده نشوند، در ماهنامه چاپ نمی شوند.

برای عضویت در انجمن ما با آدرس زیر مراجعه کنید

www.nazicenter.ir

www.nazicenter.com

بنام خدا

سردبیر:

محسن.م

ایمیل:

iran.swastika@gmail.com

همکاران این شماره:

شاهرخ (سورنا)

سعید قلعه بندی (arash_asdf)

❖ این ماهنامه تنها با هدف اطلاع رسانی و پرداختن به حقایق پیرامون رایش سوم و جنگ جهانی دوم میباشد.

❖ ماهنامه انسی با نژاد پرستی و نفرت نژادی مخالف است و به تمام نژادها و ادیان الهی احترام میگذارد.



دربار شاهنشاهی

ترجمه تلگراف رئیس کشور المان

تاریخ
نمبر
وقت

تهران

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رضاشاه پهلوی

از ان اعلیحضرت خوا هشتمین بهمناسبت نوروز

صمیمی ترین تبریکات و ادعایم را برای مزید

ترقی و سعالی کشور ایران قبول فرمایند

ادلان هیلتز



29 39

20 MAR 39

وزارت پست و تلگراف تهران - بی سیم صحت لاهی

Ministère des P. T. T. RADIO PAHLEVI

RADIOGRANNE

Classe	مید Origine	شماره No.	کد Mots	تاریخ Date	ملاحظات Observations
M UFC	SS BERLIN AUSW	54	33/32	20	1830 ETAT

SEINER MAJESTAET DEM SCHAHINSCHAH TEHERAN -

EURE MAJESTAET BITTE ICH ANLAESSLICH DES NAURUFESTES MEINE
HERZLICHEN GLUECKWUENSCHIE ENTGEGENZUNEHMEN . ICH VERMINDE HIERMIT
MEINE BESTEN WUENSCHIE FUER DAS FERNERE BLUEHEN IRANS -

ADOLF HITLER

DEUTSCHER REICHSKANZLER.



زندگینامه جوزف گوبلز



عصاره و چکیده پروپاگاندا در صادقانه موافق گردانیدن افکار مردم با خود است، بطوریکه مطلقا تسلیم عقاید تو شوند و توانایی روی گردانیدن از آنها را نداشته باشند. و این از قوانین مسلم تبلیغات و پروپاگاندا است.

جوزف گوبلز

پل یوزف گوبلز در ۲۹ اکتبر ۱۸۹۷ در خانواده ای کاتولیک و در شهر "ریت" آلمان به دنیا آمد، شهر صنعتی کوچکی که سابقا در در جنوب "مونشنگلاباخ" قرار داشته و اکنون جزئی از آن محسوب می گردد. پدرش کارمند جزء و مادرش کارگر مزرعه بود. وی از همان کودکی استعداد شگرفی در تحصیل از خود نشان می داد تا آنجا که موفق به کسب دکترا در رشته فلسفه از دانشگاه "هایدلبرگ" گشت.

یوزف تقریبا ۱۶۰ سانتیمتر قد داشت، به دنبال عمل جراحی که در دوران کودکی برای اصلاح استخوانهای پایش صورت گرفته بود، شدیداً می لنگید و از کفشهای طبی مخصوصی بهره می برد. اندکی قبل از آغاز جنگ جهانی اول، وی جهت ورود به ارتش آلمان اقدام نمود، اما به دلایل مذکور و همچنین کجی مادرزادی و دفورماسیون استخوان پایش در ارتش به خدمت گرفته نشد. به دنبال این شکست یوزف خودش را به مدت دو روز در اتاقش حبس کرده و از خروج امتناء می ورزید.

او ده سال بعد را با نوشتن رمان، داستان های کوتاه، نمایشنامه و شعر گذراند، اما موفق به چاپ آنها نگردید. وی این مشکلات را از چشم یهودیان که در آن زمان قسمت اعظمی از صنایع چاپ و نشر آلمان توسط آنها اداره می شد، می دید. جنگ جهانی اول به پایان رسید و عدم پذیرش در ارتش، ضعف بدنی و احساس ننگی که گوبلز مانند بسیاری از مردم آلمان از پذیرش معاهده "ورسای" حس می کرد، باعث شد که وی برای چند سال تبدیل به مردی منزوی شود.

اندکی بعد، یوزف تا حدودی خود را بازیافت و به خواست والدینش در بانکی مشغول کار شد و بدلیل روابط عمومی خوب و قدرت کلامش در این کار موفق بود، کار در بانک، تجربه خوبی برای یوزف جوان به همراه داشت. او در اوایل دهه ۱۹۲۰ به حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان (NSDAP) یا همان حزب نازی پیوست. در همان ایام هم بود که برای اولین بار با پیشوای خود، آدولف هیتلر ملاقات نمود. این ملاقات برای او که جوانی جاه طلب بود، بسیار هیجان انگیز، محرک و تاثیر گذار بود. یوزف در گوشه از دفترچه خاطرات خود، ملاقاتش را با پیشوا اینگونه توصیف کرده است:



"مانند یک دوست قدیمی با من دست داد و با من احوال پرسى کرد. چشمان درشت و آبی اش مانند ستارگان آسمان شب می درخشیدند، این مرد به راستی لیاقت پادشاهی را دارد."

گوبلز همواره هیتلر را تحسین می کرد و او را الگوی خود می دانست. در برگی از دفتر خاطرات وی در ملاقات دومش با هیتلر اینگونه می خوانیم:

"هیتلر حضور دارد. با وجود او هیجانی عجیب در خود حس می کنم. او مانند دوستی قدیمی با من برخورد می کند و هوای من را دارد. نمی توانم بیان کنم که تا چه حد او را تحسین می کنم. دوست خوبی می تواند برای من باشد! و آنگاه که صحبت می کند، چقدر احساس کوچک بودن می کنم. عکسش را با امضا به من هدیه می دهد. هایل هیتلر! می خواهم همیشه در کنار او

باشم. او بی نظیر است! صحبتهای هیتلر مانند کلامی الهی است."

هیتلر نیز پس از اینکه استعداد گوبلز را در نویسندگی و سخنوری کشف کرد، او را تحسین می نمود و قدرت کنترل ذهن و افکار عمومی را در او می دید. آنها هر دو به خوبی قدرت تبلیغات و پروپاگاندا را می شناختند و این همانندی و هماهنگی عقایدشان، موجب دوستی گرمی بین آنها گشت. دوستی که تا پایان زندگی ادامه داشت.



در آن سالها، عمده سخنرانیها و بیانیه های حزب یا توسط شخص آدولف هیتلر به مردم ابلاغ می گشت و یا گوبلز این وظیفه را بر عهده می گرفت. این دو دوست و همکار در کنار هم به مبارزه تبلیغاتی پرداخته و روز به روز ارزشهای نازیسم را بیشتر در میان مردم نهادینه می کردند. هیتلر که از طرفی دیگر قدرت سخنوری و بیان را در گوبلز می دید و از طرفی دیگر هر روز بیشتر از دربروز به وفاداری وی پی می برد، او را به عنوان سخنگوی حزب و مروج عقاید نازیسم در شهر برلین برگزید، وظیفه خطیری که گوبلز به مراتب بهتر از هرکسی می توانست از پس آن برآید.

سال ۱۹۲۷ بود که دکتر گوبلز سردبیر ماهنامه رسمی ناسیونال سوسیالیسم آلمان، بنام "Der Angriff" که خودش نیز آنرا تاسیس کرده بود شد و تکلیف گسترش عقاید نازیسم در عرصه مطبوعات را برعهده او گماشته شد.



همانطور که چندی قبل وظیفه ترویج اعتقادات نازیستی در میان توده مردم برلین را هم پذیرفته بود. سیاستهای تبلیغاتی وی عمدتاً صریح بود:

" پروپاگاندا آن است که حاصلش موفقیت کامل باشد و هرگونه عمل مشابهی که حاصلی جز این داشته باشد، دیگر پروپاگاندا نیست!"

که این حرف صراحت کامل گوبلز را می‌رساند.

گوبلز سخنگوی محبوب هیتلر بود، تنها کافی بود که گوبلز چند کلامی را با جمعیت سخن بگوید تا بتواند کنترل افکارشان را در دست بگیرد، خون ناسیونال سوسیالیستی را در رگهایشان به جریان بیندازد و آنها را از جای خود کنده و وادار به فریاد زدن، شعار دادن و در نهایت عمل کند. او در سخنرانیهایش بی‌رقیب بود. در سال ۱۹۲۸، دکتر گوبلز، هرمان گورینگ و

چندی از اعضای حزب نازی در انتخابات رایشتاگ آلمان پیروز شده و به مجلس راه یافته و فرماندار برلین شد.



همچنین دکتر گوبلز هم به عنوان وزیر و مسئول تبلیغات حزب نازی انتخاب شد و به این ترتیب دکتر گوبلز با بهره‌گیری از کرسی نمایندگی، بیش از پیش در گسترش عقاید و افکار نازیسم می‌کوشید. این اتفاق در انتخابات دوره بعد هم مجدداً تکرار شد...



به مراتب موفقتر از دوره پیش. هنگامی که آدولف هیتلر در ژانویه ۱۹۳۳ بعنوان صد اعظم انتخاب شد، گوبلز هم به سمت وزیر تبلیغات و تنویر افکار عمومی منصوب شد. دوره جدیدی در زندگانی دکتر آغاز گشت. دوره ای سرشار از فعالیت ها، تنش ها، امیدها، موفقیت ها.

در آن زمان آلمان در تب رکود شدید اقتصادی و تورم روزافزون می سوخت. از اولین اقدامات گوبلز، تدارکات راهپیمایی بزرگی به مناسبت روز ملی

کار، اول ماه مه، در سراسر برلین و اکثر شهرهای مهم مملکت بود. به دنبال این چنین تحرکاتی بود که کنترل بازارهای آلمان در مدت کوتاهی عملاً به دست حزب نازی افتاد. بعد از اینکه بازارها به دست نازیها افتاد، اقتصاد آلمان در مدت زمان کوتاهی از تورم رهایی یافته و عده کثیری از بیکاری و گرسنگی نجات یافتند. رکود اقتصادی و تورم عملاً فروکش کرده بود.



تنها ۹ روز بعد از دریافت سمت جدیدش، یعنی در ۱۰ مه ۱۹۳۳، دکتر گوبلز یکی از پیکانهای مهم تبلیغاتی خود را از چله کمان رها

ساخت. بیش از ۲۰ هزار کتاب غیر اخلاقی، ضد دینی، تاریخ تحریف شده، همجسگرایانه، ضد ناسیونالیسم و ... از نویسندگان یهودی و ضد نازیسم و ... از سرتاسر شهر جمع شد و به همراه خواندن سرود ملی آلمان، درست در روبروی درب دانشگاه شهر برلین به کمک مردم سوزانده شدند. دکتر گوبلز سخنرانی خود در مراسم کتاب سوزان، این کتاب های فاسد را بدتر از غذاهای فاسد دانست که ذهن بچه ها و مردم آلمان را خراب کرده و به بدنه اجتماع و فرهنگ ملی ضربه وارد میکنند.



بعنوان وزیر تبلیغات و ارشاد عمومی، دکتر نفوذ زیادی در مطبوعات، رادیو، سینما، تئاتر و البته ذهن مردم داشت. بطوریکه در هر کدام از ارگانهای فوق الذکر شوراهایی تحت عنوان "مجمع رایش" جهت نظارت بر اعمال و وظیفه آنها تشکیل شد. یکی از اعمال این هیئتها حفظ ارزشها و فرهنگ آلمان بود. برای مثال یکی از مهمترین اعمال این شوراهای حفظ موسیقی کلاسیک و ملی آلمان و جلوگیری از انحطاط آن بود.

دکتر گوبلز مانند بسیاری از مردم آلمان، دل خوشی از یهودیان به دلیل دخالتشان در اقتصاد، مطبوعات و گسترش افکار ضد ملی گرایانه و ... نداشت. از معروفترین گفته های دکتر گوبلز در مورد یهودیان چنین بود:

" نکته ای است که ما به آن توجه چندانی نداریم، یهودیان به آرامی در تلاشند که خود را در خیابانهای مملکت ما پخش کنند و مانند خود ما جلوه کنند. آنها باید شکر گذار باشند که مهمان نوازی مردم آلمان شامل حال آنها شده و با آنها



طوری رفتار می شود که گویی از ما هستند." دکتر گوبلز زمانی از یهودی ها خشمگین شد که یک جوان یهودی به نام "هرشل گرینشپان" در نوامبر سال ۱۹۳۸ در تلافی به خارج کردن خانواده اش از آلمان، اقدام به تیراندازی به دیپلماتی آلمانی جلوی سفرا آلمان در پاریس نمود که منجر به مرگ آن دیپلمات شد. پس از این واقعه نبردی بزرگ علیه یهودیان، به رهبری دکتر گوبلز آغاز گشت.

حدود ۸۰ هزار یهودی از آلمان به لهستان مهاجرت کردند و سران یهود که در لهستان قدرت را در دست داشتند پس از خشمگین شدن از این اتفاق، نظامیان و سیاسیون لهستانی را تحریک به تهدید آلمان کردند، و بالاخره جنگی رخ داد که دیر یا زود باید به وقوع می پیوست. پس از سال ۱۹۴۰ که هیتلر درگیر جنگ بود و نمی توانست به مراتب بیشتری نسبت به قبل در میان مردم حضور یابد، دکتر گوبلز ناخواسته سخنگوی اصلی آلمان نازی شد. هنگامی که هاینریش هیملر سعی در تقویت ارتش و کارد محافظتی هیتلر را داشت و هرمان گورینگ، لوفت وافه را سروسامان میداد، دکتر مسئول آماده سازی عموم مردم برای جنگ را بر عهده گرفت و انصافا هم خوب از پس این وظیفه خظیر برآمد. در طول جنگ جهانی دوم، دکتر نقش بسیار مهمی در ایجاد کینه نسبت به متفقین در دل مردم ایفا کرد. وی جمله جالبی در مورد قدرت تبلیغات دارد:



" شما می توانید زمین ها را مین گذاری کرده و بر روی آنها دژهای نظامی بنا کنید، اما مهمتر از مین گذاری و بنای استحکامات، کاشتن مین در ذهن دشمنان است، که تبلیغات امکان این امر را برای ما فراهم می سازد چراکه اگر سربازی از دشمن را به قتل برسانید، تنها یک نفر را کشته اید، اما اگر امید و انگیزه را در دل همان یک نفر بکشید، در اندک زمانی یک لشکر را از کار انداخته اید. "

پس از شکست در استالینگراد و عقب نشینی ارتش آلمان، هیتلر دیگر نتوانست در میان مردم حضور یابد، گوبلز نیز متوجه این مسئله گشته بود که آلمان، دیر یا زود شکست سختی را متحمل خواهد شد. کم کم گرد نا امیدی راه خود را به دل وی باز کرد. در برگی از دفتر خاطرات وی در این باره می خوانیم:



" هیچکس نمی تواند ذهن مردم را برای طولانی مدت از حقیقت منحرف کند، مردم در قلب کشمکش مرگبار قرار گرفته اند... " گوبلز خود را تک و تنها به عنوان سخنگوی حزب نازی و پاسخگوی مردم می دید. از سال ۱۹۴۴ به بعد، گوبلز لحظه ای آرامش نیافت، چراکه تنها او بود که می بایست مردم را همچنان وفادار به آلمان نازی نگاه می داشت و البته این مرد بزرگ از هیچ تلاشی هم در این زمینه کوتاهی نکرد.



گوبلز به راستی روانشناسی واقعی بود و به خوبی هم می دانست که چگونه از این دانش در کار خود بهره گیرد. شاید اگر گوبلزی وجود نداشت، آلمان نازی بسیار کمتر از این دوام می آورد. سخنان گوبلز خون مردم را به جوش می آورد، در دل شنونده اش آتشی به پا می کرد و به خستگان از نبرد و هجوم، امیدی دوباره می داد.

گوبلز در سال ۱۹۴۴ یکی از آخرین ماموریت های خود، که رهبری بسیج عمومی مردم جهت مقابله با نیروهای متفقین بود، را به عهده گرفت.



آخرین ماه های سال ۱۹۴۵ بود و رفته رفته پایان جنگ نزدیک بود. او در دفتر خاطراتش اینگونه نوشت: " ما تمام تلاشمان را برای صلح انجام دادیم... اما نتیجه ای نداشت... سرنوشت ما رویارویی با سختی هاست و از این رو ما به استقبال آنها خواهیم رفت. " هنگامی که ارتش سرخ در ماه آوریل ۱۹۴۵ برلین را محاصره کرده بود، هیتلر از دکتر گوبلز و خانواده اش دعوت کرد تا با او در پناهگاه اختصاصی پناه گیرند. هیتلر در ۲۲ ماه مه اعلام کرد که تا آخرین لحظه در برلین خواهد ماند و به مردمش وفادار خواهد ماند و حتی در صورت لزوم جان خود را در راه دفاع از وطن فدا خواهد کرد. جوزف هم تا پایان در کنار او ماند. سرانجام هیتلر در ۳۰ آوریل اقدام به خودکشی نمود.



وی در چندی پیش در وصیتنامه اش، گوبلز را به عنوان جانشین خود تعیین نموده بود. دکتر بعد از اینکه متوجه شد که بهترین دوستش را از دست داد، چنین گفت:

" جای تاسف دارد که چنین مرد بزرگی دیگر در میان ما نیست. اما دیگر کاری نمی توان کرد. همه قوای ما تحلیل رفته و تنها راهی که برای ما باقی مانده، همان راهی است که پیشوایمان برگزید. من هم از او پیروی خواهم کرد. "

او سپس پیوستی به این مضمون ضمیمه وصیتنامه آدولف هیتلر کرد:

" پیشوا قبل از مرگ به من دستور داده بود که برلین را ترک کنم و مسئول تشکیل دولت آینده رایش چهارم باشم. اما برای اولین بار در تمام عمرم با قاطعیت از اجرای فرمان پیشوا سرباز می زنم و زن و فرزندانم نیز با من در این باره هم عقیده اند... برای اولین بار در تمام زندگیم در برابر پیشوا احساس

سرخوردگی، نافرمانی و شرمساری می کنم که قدر و منزلت او و مردمش را در برابر دشمنانش از دست دادم و نتوانستم وظیفه خودم را در قبال پیشوا و مردمش در بنیانگذاری آینده ای روشن برای ملت و امپراطوری آلمان ادا کنم. "



ساعت ۸ صبح اولین روز ماه مه ۱۹۴۵ بود که دکتر یوزف گوبلز همراه شش فرزند و همسرش با شکستن کپسول سیانول اقدام به خودکشی کردند. او کمی قبل از مرگش به افراد تحت فرمانش دستور داده بود که پس از مرگ، اجساد خانواده اش را بسوزانند تا به دست متفقین نیفتد.

گفتنی است که هیتلر قبل از مرگش، به پاس خدمات صادقانه گوبلز و اینکه تا آخرین لحظه با او مانده بود، ساعت مچی خود را به او تقدیم کرد.

جنگ جهانی دوم و مشکلات

اقتصادی ایران

تهیه و تنظیم : شاهرخ



با شروع جنگ جهانی دوم در ۱۱ شهریور ۱۳۱۸ ش. محمود جم نخست وزیر ایران با صدور اطلاعیه ای رسماً تصمیم دولت ایران را مبنی بر این که در این جنگ بی طرف است را اعلام کرد؛ اما این اعلام بیطرفی هیچ فایده ای نداشت زیرا جنگ به مرزهای ایران نزدیک شده بود و سرزمین ایران از نظر مرزی نزدیکترین و همسایه

کشور شوروی بود و وجود تکنیسین و مهندسان آلمانی هم بهانه خوبی برای اشغال این کشور نفت خیز و سرشار از مواد خام بود و همچنین حلقه ارتباطی مهمی میان شوروی و انگلیس به وجود می آورد. دولت انگلیس و فرانسه به علت پیشرفت های آلمان و به خطر افتادن منافع غرب در خاورمیانه تصمیم گرفتند به حمایت شوروی بشتابند، به همین بهانه انگلیس و شوروی وارد خاک ایران شدند.

* جنگ جهانی دوم و اوضاع ایران

در دوره جنگ جهانی دوم، ایران با مشکلات فزاینده اقتصادی، از سر گرفته شدن مباحث و فعالیت های سیاسی و آغاز دوباره فشارهای سیاسی خارجی رو به رو بود. ایران همانند جنگ جهانی اول مشکلات عظیم اقتصادی را تجربه کرد و در زندگی روزمره مردم جابجایی و تغییراتی پدید آمد. از نظر سیاسی، شاه جوان "محمدرضا شاه"، تنها یکی از چند بازیگر عمده سیاسی بود و مجموعه ای از روزنامه ها، حزب های سیاسی و سازمان تازه تاسیس، اتحادیه های کارگری، بازیگران دیگر صحنه سیاسی را تشکیل می دادند. اینها همه در جوی صورت می گرفت که ایران در اشغال متفقین بود. نیروهای شوروی در شمال و نیروهای انگلیسی در جنوب و مشاوران آمریکایی در خدمت دولت و ارتش ایران، در تهران بودند و ایران به صورت خط تدارکاتی شوروی در آمده بود. این تحولات در اوضاع داخلی و بین المللی ایران در طی جنگ جهانی دوم زمینه را برای جنبش های بعدی ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ و ۱۳۳۰ - ۱۳۳۲ ش. آماده ساخت.

* جنگ جهانی دوم و مشکلات ایران

اشغال ایران به وسیله ارتش های بیگانه و استعمارگر متفقین سبب کمبود ارزاق عمومی و صعود سرسام آور بهای کالاهای مصرفی شد که با شدت بیشتری سراسر ایران را در بر می گرفت. همه ۱۵ میلیون جمعیت کشور در جنگ جهانی دوم با مشکلات عظیمی روبه رو بودند. ایران صحنه مداخله نیروهای متفقین و خط تدارکاتی آذوقه و مهمات به شوری شد. متفقین قول داده بودند، برای مردم ایران تا حد امکان مشکلی به وجود نیاورند؛ اما بخش های کلیدی اقتصادی، کشاورزی، صنعت و خدمات بازرگانی خارجی، بودجه دولت و سطح زندگی، بر اثر اشغال شدیداً آسیب دیده و زیر چکمه های متفقین له شده بود. بخش های معدودی مثل پرورش اسب و گوسفند رشد نسبی داشتند؛ زیرا فشار حکومت رضاشاهی، از ایلات و اسکان اجباری آنها برداشته شد و همین امر موجب شد، جمعیت ایلات و عشایر بیشتر



تانک های شوروی در تبریز

یک میلیون در سال ۱۳۱۰ به ۲ میلیون در سال ۱۳۲۰ افزایش یابد.

کاهش تولید محصولات غذایی از یک سو و فشار و تقاضای ارتشهای اشغالگر متفقین از سوی دیگر برای مواد غذایی، به قحطی شدیدی در اکثر مناطق ایران از شهرهای بزرگ گرفته تا شهرهای کوچک، خاصه آذربایجان و سواحل دریای خزر منتهی گردید.

* صنایع ایران

صنعت ایران هم از رهگذر جنگ آسیب دید و سهم صنعت در تولید ناخالص ملی، را کاهش داد. ایجاد کارخانه های بزرگ و با بیش از ۱۰ کارگر در خلال جنگ افت شدیدی کرد. بخش عمده صنعت یعنی بافندگی، شدیداً تنزل یافت. چون جایگزین کردن قطعات یدکی کارخانه ها و نصب و راه اندازی ماشین های جدید، به دلیل جنگ با مشکلات فراوانی روبه رو بود. صنایع کارخانه ای ایران که در دهه ۱۳۱۰ از نظر وسایل و تجهیزات شدیداً به آلمان وابسته شده بود؛ سخت آسیب دید. صنایع دولتی به فراموشی سپرده شدند. علت این امر تا حدی تامین نظر "آرتور میلسپو" آمریکایی، مشاور اقتصادی دولت ایران بود.

متفقین برای راه اندازی و فعالیت راه آهن سراسری برای صنعت نفت، ساختمان سازی و سایر فعالیت ها به کارگر ایرانی نیاز داشتند. اینها همه موجب افزایش فعالیت های خدماتی شد. تنها انگلیسی ها ۷۵ هزار ایرانی را در طول جنگ به بردگی گرفتند؛ اما نباید چنین پنداشت که ایران از این روند سودی برده است، هزینه استفاده از راه آهن سراسری بنا به محاسبه مصدق ۱۴۰ میلیون دلار بوده؛ اما متفقین تنها ۵.۲ دلار به خاطر استفاده از این وسیله پرداخته بودند.

* تجارت خارجی و نقش انگلیس و شوروی

تجارت خارجی حوزه دیگری بود که متفقین در آن به استثمار ایران پرداختند. بدین معنی که متفقین کالاهای خود را به ایران با بالاترین قیمت می فروختند، ارزش پول ایران را کاهش می دادند، اسکناس چاپ می کردند و خودشان به خودشان اعتبار می دادند. کاهش ارزش پول ایران موجب شد که سود متفقین در خرید کالاهای ایران دو برابر شود. توان وارداتی ایران شدیداً افت کرد و ایران نتوانست، نیاز صنعت به کالاهای سرمایه ای و اجناس مصرفی و تمام شده را تامین کند. صادرات نفت، رشد چشمگیری یافت، چون متفقین بدان نیاز داشتند. بدین ترتیب ایران در طول جنگ با مازاد تجاری عظیمی معادل ۵۰ میلیون دلار در سال روبه رو بود؛ اما بخش عمده این مازاد به ایران پرداخت نشد؛ بلکه در شوروی و بریتانیا باقی ماند. در پایان جنگ ذخایر ایران در مسکو ۱۲ میلیون دلار طلا و ۸ میلیون دلار ارز بود. این ذخایر در آنجا مسدود شد و به هر حال در دسترس ایران نبود. البته بریتانیا به خاطر کنترل صنعت نفت ایران باز هم برجسته ترین بازیگر خارجی در اقتصاد ایران بود. چون در حین جنگ جهانی دوم، به طور سرسام آوری نفت از چاه های جنوب استخراج می کرد و سود سرشاری از این جهت می برد. شوروی با استفاده از حضور نیروهای اشغالگر خود در شمال

کوشید نفوذ خود در کشور را که در دهه ۱۳۱۰ در برابر آلمان و بریتانیا از دست داده بود، اعاده کند. ۲۱ درصد صادرات غیر نفتی و ۱۷ درصد واردات ایران با شوروی بود. در پایان جنگ تراز بازرگانی شوروی با ایران ۲۰ میلیون دلار کسری به سود ایران نشان می داد؛ اما شوروی این کسری تراز را پرداخت و مشکل دوم ایران با شوروی آن بود که شوروی مازاد غله آذربایجان را در سال ۱۳۲۱ قبضه کرد و موجب قحطی و کمبود آرد در ایران شد.

* ورشکستگی اقتصادی، شیوع قحطی و گرانی هزینه زندگی

در سال ۱۳۲۱ وضع غلات مشکل بزرگی را ایجاد کرده بود. به علت مهاجرت کشاورزان، بی ثباتی اوضاع سیاسی، عدم امکانات زراعی، کمبود وسایل حمل و نقل، کشت و برداشت غله در نقاط مختلف کشور با سختی انجام می گرفت و حمل آن از نقطه ای به نقطه دیگر به زحمت امکان پذیر بود. در این زمینه سیل‌های خالی از گندم و در نتیجه احتیاج به وارد کردن گندم مورد نیاز از خارج بود. بر اثر وقایع شهریور ۱۳۲۰ روابط بازرگانی با کشورهای اروپا محدود و مسدود شد و همین امر موجب شد که دولت نتواند گندم مورد نیاز نانوایان را در اختیار آنان بگذارد. همه روزه سیل شکایات درباره گرانی هزینه زندگی و کمبود حقوق کارمندان از اطراف و اکناف ایران به تهران می رسید و دولت که با مشکلات زیادی دست به گریبان بود، حداکثر تلاش خود را به کار برد؛ اما نتوانست از افزایش قیمت‌ها جلوگیری کند. البته در این کمبود، جنگ جهانی دوم و اثرات ناشی از آن که طبعا تولید کالاهای کشاورزی و صنعتی را به حداقل رسانیده بود، دلیل اصلی به شمار می رفت. و هجوم نیروهای بیگانه متفقین که سبب هرج و مرج و آشفتگی در تمام امور مملکتی ایران شده بود؛ جمع آوری هر نوع مالیات را نیز غیر ممکن کرده بود.

* مسئله نان



ورود تانکهای انگلیسی به کرمانشاه

از آن رو که مردم ایران وابستگی شدیدی به نان دارند، این تحولات اقتصادی تاثیر مخربی بر جمعیت مخصوصا در شهرهای بزرگ بر جای نهاد. عمده ترین این تاثیرها تورم بیش از اندازه در نخستین سال های جنگ به خاطر مصرف زیاد از حد کالاهای ایران توسط متفقین

و کمبود کالاهای اساسی و پائین آوردن کالاهای اساسی و پائین آوردن اجباری ارزش پول ایران بود. جدی ترین کمبود برای مردم در زمان جنگ در ایران کمبود نان بود. در شهریور ۱۳۲۱ که احمد قوام نخست وزیر شد، قرص نانی را روی میز کنفرانس مطبوعاتی خود گذاشت و گفت مشکل من این است؛ اگر بتوانم نان کافی و مرغوب در دسترس همه ایرانیان قرار بدهم سایر مشکلات حل خواهد شد و حتی کار به جایی رسید که هزاران تظاهر کننده شامل دانشجویان، مردان، زنان و بچه هایشان جلو مجلس شورای ملی گرد آمدند و فریاد می زدند؛ یا مرگ یا نان و با این اوضاع دولت ایران با تلاش های فراوان دست به کار شد و با وارد کردن گندم از کشورهای انگلیس و آمریکا، عرضه نان را تحت کنترل در آورد.

* افزایش بیکاری و فقر عمومی

در قسمت های اجتماعی هم مشکلات بسیاری به وجود آمد، پس از شهریور ۱۳۲۰ تمام کارهای عمرانی متوقف گردید و عده زیادی از مردم بیکار شدند. تا وقتی که حمل لوازم و مهمات به کشور روسیه ادامه داشت، جمعی کار پیدا کرده و مشغولیتی داشتند؛ ولی همین که آلمان در جنگ شکست خورد و جنگ تمام شد، بر عده بیکاران افزوده گشت کارگران و دهقانان بیکار که پناهی نداشتند، گرفتار سختی معیشت گشتند و آنانی که سوادی داشته و وسیله ای داشتند، خود را وارد خدمت دولت می کردند. چندی نگذشت که عده کارمندان دولت چند برابر شد و قسمت عمده درآمد دولت صرف پرداخت حقوق کارمندان زاید دولت گردید، وجوهی که بایستی صرف عمران و آبادی کشور شود و کارهای تولیدی ایجاد کند و بلای بیکاری را رفع نماید، صرف پرداخت حقوق انبوه کارگران و کارمندان تازه استخدام شده شد.

* حضور آمریکا در ایران

جنگ جهانی دوم از نظر حضور آمریکا در ایران یک نقطه عطف بود، در دسامبر ۱۳۲۱ سی هزار سرباز آمریکایی به ایران گسیل شدند تا بر جریان حمل و نقل مهمات و آذوقه به شوروی نظارت کنند، آمریکا در سال ۱۳۲۲ به درخواست احمد قوام نخست وزیر یک هیئت نظامی به ریاست سرهنگ "نرمن" و یک هیئت اقتصادی به ریاست آرتور میلیسپو به ایران اعزام کرد تا ارتش مالیه را سرو سامان دهد. در این گیر و دار تجارت ایران با آمریکا دو برابر شد، ایالت متحده آمریکا می خواست نظم اقتصادی بین المللی جدیدی بنا نهد و از انزوای ۱۳۱۰ بیرون آید، سهیلی نخست وزیر ایران، خواهان افزایش تماس های سیاسی و اقتصادی با آمریکا شد. نزدیکی روز افزون ایران به ایالت متحد آمریکا برای شوروی و بریتانیا در آخرین مراحل جنگ مشکلاتی به بار آورد و میان سه قدرت خارجی بر سر سلطه طلبی در ایران رقابتی پدید آمد که ابتدا با ظرافت همراه بود؛ اما به تدریج حالت خصمانه گرفت و مخصوصا در مورد امتیازهای جدید

رقابتی پدید آمد که ابتدا با

ظرافت همراه بود؛ اما به تدریج

حالت خصمانه گرفت و

مخصوصا در مورد امتیازهای

جدید نفتی کشمکش قدرتها

علنی شد و شرکتهای بریتانیایی

و آمریکایی باب مذاکره با ایران

را در رابطه با امتیازهای نفتی در

جنوب خاوری این کشور را باز

کردند. شوروی نیز در گرفتن

نفت شمال به شدت پافشاری می

کرد و مجلس شورای ملی به

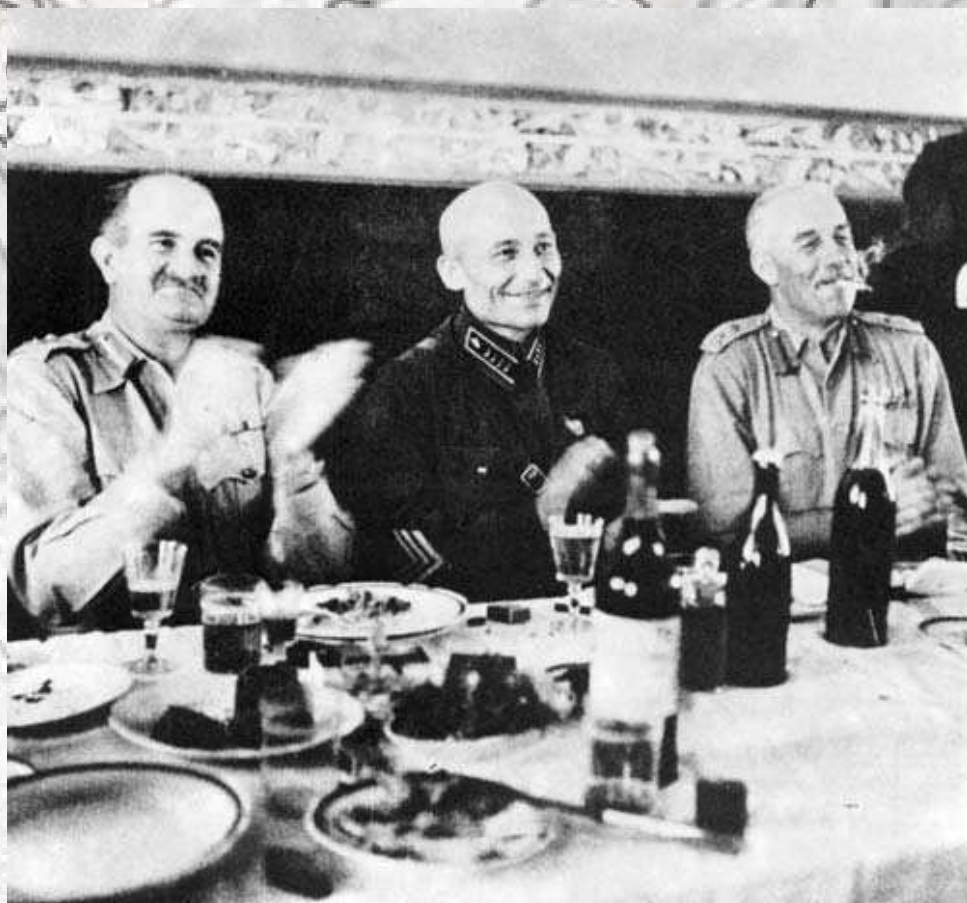
پیشنهاد مصدق لایحه ای را

تصویب کرد که به موجب آن

وزیران کابینه از هر نوع مذاکره

با کشورهای خارجی پیرامون

امتیازهای نفت ممنوع شد.



فرماندهان نظامی انگلیس، روسیه و آمریکا در قزوین

از شوالیه های معبد تا افسانه هلوکاست

نویسنده : سید سعید قلعه بندی (بخش دوم)

* فراماسونری

در سرزمین فلسطین پیش از آن اقوامی زندگی میکردند که اعتقادات الحادی و شرک آمیزی داشتند. عده ای نام دین مردم فلسطین قبل از ورود یهودیان را کابالا نامیدند و عده ای دیگر کابالا را شاخه ای از یهودیان می دانند. اساسا کابالا اعتقادات الحادی و شرک آمیز است. نام کابالا امروز آنچنان با یهودیان یکی شده و اخت گرفته است که بسیاری نام کتاب مقدس یهودیان را کابالا میدانند. در هر حال کابالا یکی از کتب مقدس یهودیان است ، کابالا به معنی "اعتقادات فراعنه به جادوگری، چند خدایی، اعتقاد به برتری نژادی یهودیان (حتی به ناتوانی خدا در برابر بنی اسرائیل اعتقاد دارند)" است. است. هدف نهایی و وعده کابالا سیطره یهودیان بر کل جهان هستی است ، یهودیان این آرزو را در قالب یک پیش بینی الحادی اینگونه بیان میکنند: هنگامی که برای سومین بار معبد سلیمان در جای



خودش دوباره ساخته شود و پس از اجرای مراسم خرافی کابالایی یهودیان حکومت جهان را در دست خواهند گرفت و همگی غیر یهودیان به عنوان کنیز و خدمتگزار آنها در خواهند آمد. کابالا کتابی است که نسل در نسل به گفته خود یهودیان به صورت شفاهی و نا نوشته بین کاهنان یهود منتقل شده ، این کتاب تا همین چند دهه پیش نه اسمش و نه محتویاتش بر کسی آشکار نبود ، بعد از اینکه یهودیان به این نتیجه رسیدند که قدرت زیادی در جهان دارند خود آن بخش هایی از این کتاب برای ما افشا شد، اما هنوز هم محتویات و دستورالعمل های کامل این کتاب به صورت نانوشته باقی مانده و بر ما پوشیده است. شوالیه های معبد که در معبد سلیمان ساکن بودند با کاهنان یهود و آئین کابالا آشنا شدند. آنها آنچنان تحت تاثیر این آئین و اعتقادات خرافی یهودیان قرار گرفتند که مسیحیت را ترک گفته و آئین خرافی تحت عنوان فراماسونری را پذیرفتند (هر چند عده ای از مورخان معتقدند که شوالیه ها از ابتدا با هدف یافتن مستندات و تحقیق در مورد معبد سلیمان به آنجا رفته بودند). مورخ فرانسوی به نام «دلافورج» میگوید : وظیفه اصلی ۹ شوالیه انجام تحقیقات جهت به دست آوردن آثار باستانی و نسخ خطی به شمار می رفت که حاوی ماهیت رسوم پنهانی یهودیت و مصر باستان بودند. در اواخر قرن نوزدهم نیز «چارلز ویلسون» از «انجمن مهندسان رویال» تحقیقات باستان شناسی را در اورشلیم آغاز نمود. او به این نتیجه رسید که شوالیه های معبد برای مطالعه ویرانه های معبد به اورشلیم رفته اند. ویلسون در زیر شالوده معبد نشانی از حفاری و کاوش یافت و به این نتیجه رسید که این اعمال با ابزار

این اقلام در مجموعه «رابرت برایدون» که آرشیو اطلاعاتی گسترده‌ای در رابطه با نظام معبد در اختیار دارد، موجود است. شوالیه های معبد در سالهایی که در اورشلیم ساکن بودند تا از مسیحیت در مقابل اسلام دفاع کنند، مورد حمله اعتقادات شرک آمیز خاخام های یهود و تعالیم کابالا قرار گرفتند. این اعتقادات که آمیزه ای از اعتقادات مصر باستان و جادوگری



و خداهای چندگانه است در آنها رسوخ پیدا کرد. صلاح الدین فرماندار مسلمان در سال ۱۱۸۷ میلادی صلیبیان را در جنگ حنین شکست داد و اورشلیم را آزاد کرد. - صلاح الدین پسر یک فرمانده کردو ایرانی الصل بود که به خدمت نورالدین حاکم شهر موصل درآمد. نورالدین توجه اش به مصر جلب شده بود، بنابراین سپاهی را به فرماندهی شیرکوه، عموی صلاح الدین که جنگجوی سلحشور بود به مصر اعزام کرد. شیرکوه پس از چند سال جنگ با مدعیان خلافت در مصر و نیز سپاهیان صلیبی سرانجام مصر را در سال ۱۱۶۹ میلادی تصرف کرد و به عنوان وزیر اعظم قدرت را در دست گرفت. دو ماه بعد در روز ۲۳ مارس سال ۱۱۶۹ میلادی شیرکوه درگذشت و صلاح الدین جانشین وی شد. او در سال ۱۱۸۱ پادشاه مصر می‌شود

عکسی از صلاح الدین ایوبی، سردار شریف و رشید جنگ های صلیبی

سوریه و بین انهرین را نیز فتح میکند. فرمانروایی صلاح الدین بر مصر، سوریه و بین النهرین موجب شد تا صلیبیون که از ۷۵ سال قبل از این تاریخ بیت المقدس و فلسطین را اشغال کرده بودند به محاصره درآیند. در روز ۳ ژوئیه سال ۱۱۸۷ میلادی سلطان صلاح الدین ایوبی، سلطان مصر و سوریه، لشکر صلیبیون فلسطین را در دامنه تپه های "حنین" در نزدیکی دریاچه "طبریه" درهم شکست و نزدیک به یک قرن تسلط آنها در سرزمین فلسطین پایان داد. در این جنگ فرماندهان صلیبی از جمله "گی دولوزینیان" پادشاه بیت المقدس، "کنت ریمون" حاکم طرابلس، "ژراردو ریدو فورد" استاد اعظم فرقه مخوف "تامپل" و لشکر صلیبیون فلسطین به سختی از سلطان صلاح الدین ایوبی شکست خوردند. صلیبیان پس از این شکست سنگین، مجبور شدند به کشورهای خود در اروپا برگردند.

هنگامی که شوالیه های شکست خورده در جنگ همراه با دین ماسونی به کشورهای خود در اروپا بازگشتند شروع به عضوگیری و ترویج اعتقادات خود در بین مردم اروپا کردند. شوالیه ها که خود از اشراف و اعیان بودند و نفوذ بسیار زیادی در جامعه و حکومت داشتند و شروع به گسترش اعتقادات خود کردند. گسترش اعتقادات فراماسونری که اعتقاداتی شرک آمیز بود مسلما برای کلیسای واتیکان و مسیحیان معتقد خوشایند نبود. حاکمان محلی و پادشاهان اروپایی نیز از اینکه گروهی با تفکری خلاف اعتقادات رایج بنا را بر تغییر دین و گرایش به شرک و تغییر ساختار حکومتی بر مبنای اهداف و آرزوهایی غیر از آنچه که در آن زمان وجود داشت، نهاده بودند مسلما خوشنود نبودند.

بالاخره در سال ۱۳۰۷ میلادی فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه دستور دستگیری و محاکمه شوالیه ها را داد. بسیاری از شوالیه ها دستگیر و محاکمه شدند اما بدلیل اینکه ساختار فراماسونی همواره در تاریخ ساختاری مخفی و زیرزمینی بوده و پنهان

کاری یکی از اصول اصلی فراماسونهاست (پنهان کاری به حدی است که هنوز بعد از گذشت قرن‌ها کابالا مکتوب نشده و سینه به سینه به زمان حال رسیده است).

تعداد زیادی از فراماسونها موفق شدند که بدون اینکه شناسایی شوند متواری شده و به اسکاتلند بروند. «رابرت» پادشاه اسکاتلند به آن‌ها خوش‌آمد گفت و اجازه داد نفوذ خود را بر لژهای ماسونی اسکاتلند گسترش دهند. اولین لژ فراماسونری در اسکاتلند شکل گرفت، که لژ وال بیلدرز یا لژ کهن اسکاتلند نامیده می‌شود. به تدریج لژهای محقی بسیاری در سرتاسر اروپا شکل گرفت این لژها در تمام آن دوران گروه‌های محقی و زیر زمینی بودند که توسط کلیسا و پادشاهان سرکوب می‌شدند، از جمله این لژهای فراماسونری می‌توان به صلیبیون گل رز و طلا و یا روشن ضمیران یا ایلومیناتی نام برد. (۱۷۷۶ میلادی) فراماسونها دارای ساختارهای مخفی زیر زمینی هستند که هر فردی نمی‌تواند در آن عضو شود. بسیاری از اعضاء خود اعضای دیگر را انتخاب می‌کنند. رازداری تا حد مرگ، حمایت قاطع از اعضاء و هدف نهایی کنترل کامل جهان از اهداف آشکار شده آنهاست. لژهای فراماسونری از اواخر قرن ۱۸ برای عموم کم و بیش آشکار شد و هدف نهایی آنها ایجاد یک حکومت جهانی است. (پادشاه اسکاتلند در آن زمان از واتیکان پیروی نمی‌کرد.) آنها در قرن‌های بعدی در کشورهای فرانسه، آلمان، انگلیس نیز نفوذ پیدا کردند تا اینکه در قرن ۱۸ میلادی آغاز کار

خود را با رسمیت به دنیا اعلام کردند
* فرقه روشن ضمیران یا

(ایلومیناتی)



تصویری از یک لژ فراماسونری انگلیس - لندن

در ماه می سال ۱۷۷۶ در شهر باواریا (در کشور آلمان) توسط آدام ویشاپت Adam Weishaupt استاد مسیحی کلیسای کاتولیک تفکر نوین و منسجمی تری از درون تفکرات فراماسونری دوباره خلق گردید. این تفکر که تحت عناوین گوناگونی در جهان شناخته می

شود به صورت کلی تحت عنوان روشن ضمیران معروف شده اند. این فرقه تمایلات انسان‌گرایانه دارد و اعتقاد دارد که انسان با کمک شیطان میتواند نیرویی همانند نیروی خداوند داشته باشد. آدام ویشاپت حدود ۵ سال وقت صرف نوشتن روشهایی که میتوان یک انقلاب جهانی را رهبری کرد، صرف کرد و در نتیجه آن میتوان بر جهان حکومت کرد. کلیه هزینه‌های مربوط به تحقیقات او را خاندان راتشلید (که یهودیان سرمایه دار بودند و بعد ها در قرن نوزدهم سلسله بانکهای آمریکائی را تاسیس کردند.) به امید پایه گذاری یک دولت جهانی پرداختند. آدام ویشاپت کتابی در این مورد در سال ۱۷۷۶ به نام "نظم نوین جهانی" منتشر کرد. عبارت نام این کتاب (نظم نوین جهانی یا NOVUS ORDO SECLORUM) به صورت لاتین در پشت ۱ دلاری آمریکا و در زیر هرم ماسونی این اسکناس نوشته شده است. بسیاری از تاریخ نگاران سال ۱۷۷۶ را سال حقیقی تولد آمریکا می‌دانند.

در سال ۱۷۷۷ کارل تئودر فرمانروای باواریا شد و در سال ۱۷۸۴ فعالیت تمامی گروه‌های سری و زیرزمینی از جمله گروه روشن ضمیران را در آنجا ممنوع اعلام کرد. در سال ۱۷۸۵ یکی از اعضاء این لژ بنام لانس دستگیر و مدارک



Adam Weishaupt بنیانگذار گروه روشن ضمیران

(ایلو میناتی) - شعار وی این بود: "یک جهان برای یک

شیطان"

۲ - از بین بردن همه مذاهب غیر از یهودیت (از بین بردن اعتقادات، ارزشها و سنتهای مذاهب الهی)

و اصلی ترین گام برای رسیدن به اهداف از بین بردن اخلاقیات و بنیان خانواده است تفکرات فکری روشن ضمیران برای تسلط بر جهان در برابر تفکرات جهانگری ایرانیان مطرح شد (اعتقادات جهان گیری ایرانیان باستان مبتنی بر خداگرایی است جالب آنجاست که چه در پیش بینی های یهودی صهیونیسم و چه فرامانسوری یک سوی جنگ آخر زمان ایرانیان هستند). شخص آدام ویشاپت نوعی تقابل با تفکرات خداگرایی را منشا تفکراتش می داند. روشن ضمیران برای رسیدن به هدف نهایی که خلق دولت جهانی تحت سلطه تفکرات آنها و نیروهای طرفدار اندیشه هایشان است، ابتدا می بایست داشته های ملت ها را از آنها بگیرند.

بدین معنی که تمامی ملت های مستقل جهان که دارای ادیان الهی، اعتقادات مذهبی قوی، همچنین حس میهن دوستی و یا ملی گرایی و بطور کلی هر نوع دارایی فرهنگی هستند را مورد تهاجمات گسترده فرهنگی خود قرار داده و هر آنچه که به فرهنگ و گذشته آنان تعلق دارد را از آنها می گیرند تا چیزی برای دفاع از آن وجود نداشته باشد و آنچه که می ماند برای ملتها ارزش مقاومت نداشته باشد.

اولین گام برای از بین بردن اعتقادات و سنن مذهبی و ملی نهاد خانواده است. در تمام ممالک مستقل جهان که دارای اعتقادات ملی و مذهبی هستند نقطه آغازین جامعه و کوچکترین عنصر تشکیل دهنده جوامع خانواده می باشد (البته ممکن است برخی اعتقادات شرک آمیز و ... الگوهای دیگری داشته باشند در اینجا منظور اعتقادات رایج در جوامع اسلامی، مسیحی، ایرانی و... می باشد) اما تفکر فرامانسونری و لیبرالیسم معتقد به فرد گرایی در جوامع انسانی و در تلاشی بی وقفه و بی امان برای نابودی بنیان خانواده می باشند. آنها برای تحقق این امر تفکراتی همچون فمینیسم، فالینیسم، همجنس گرایی، ضد زن گرایی و بلعکس و امثال این را در جوامع تشکیل داده و ترویج می دهند. با توجه به ابزارهایی که در رسانه ها، صنعت فیلم سازی و به طور کلی وسائل ارتباط جمعی در اختیار دارند و با توجه به قدرتی که

بسیاری از وی بدست آمد که این مدارک اکنون در آرشیو مونیخ موجود هستند. بررسی این مدارک سالها بعد از دستگیری لانس نشان داد که فعالیت روشن ضمیران نه تنها در انقلاب فرانسه بلکه اهداف آنها برای جهان آینده را آشکار می نمود. چهار سال بعد از تاریخ دستگیری لانس یعنی در سال ۱۷۸۹ انقلاب فرانسه دقیقا طبق جدول زمانی که در مدارک به دست آمده وجود داشت به وقوع پیوست و تا سال ۱۷۹۹ به پیروزی رسید.

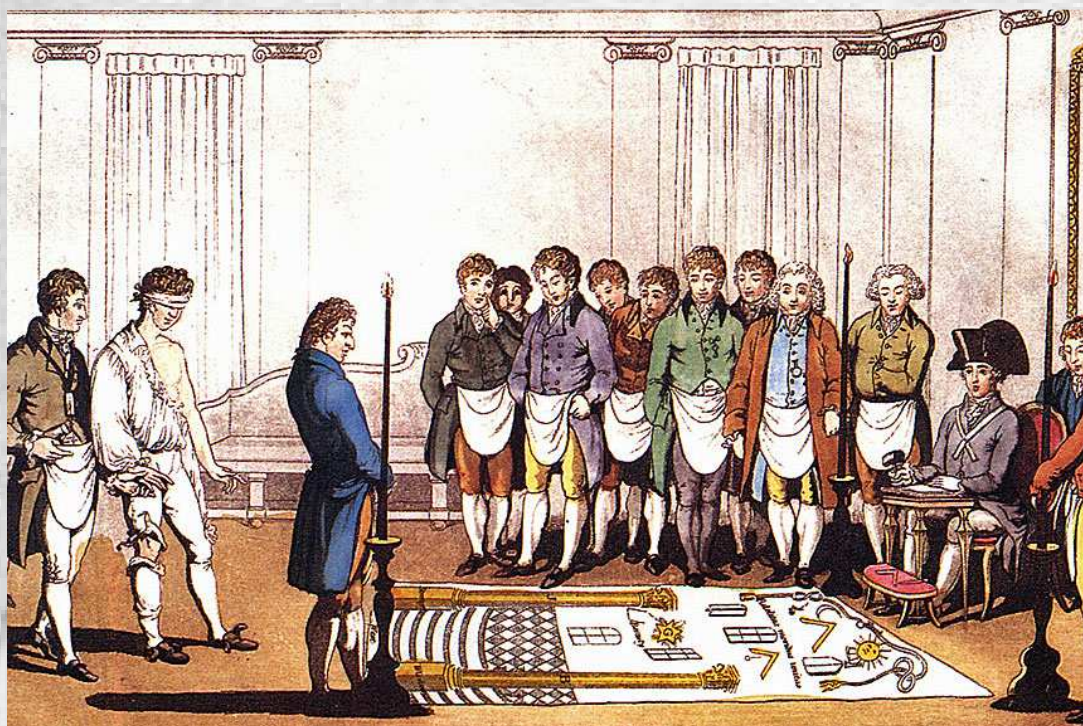
اهداف روشن ضمیران عبارتند از

* هدف اصلی:

خلق دولت جهانی تحت سازمان جهانی که زیر نظر روشن ضمیران کنترل می شود.

* هدف های میانی:

۱ - از بین بردن تمام رسوم و سنتهای ملی و اعتقادات میهن پرستانه.

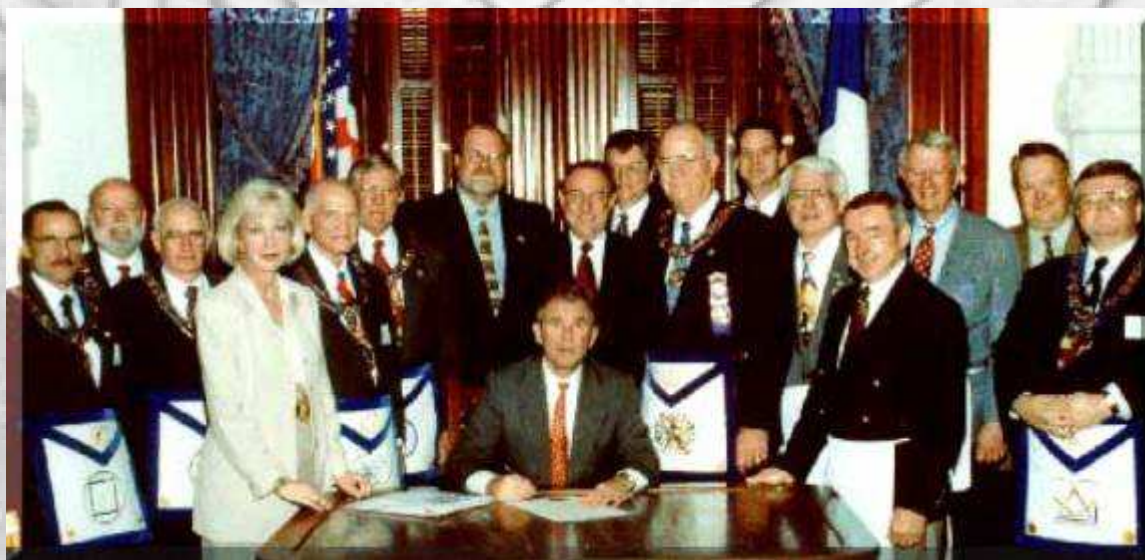


مراسم ویژه ماسونی شدن

در نفوذ در افکار عمومی دارند هدف خود را پیش می برند. البته حمله مستقیم به مذهب و سنت های ملی نیز بخش دیگری از روشهای رایج آنهاست. همچنین پدیده آوردن فرقه های موازی همانند بهایت که آشکارا توسط فراماسونری و صهیونیست ها حمایت

می شوند برای سست و ضعیف جلوه دادن مذهب در جوامع است. آنها ملی گرایی را نیز طبق خواسته های خودشان تغییر می دهند، از مظاهر ملی و شخصیت های ملی استفاده می کنند اما تمام آنچه که در باطن آن وجود دارد یک تفکر ضد ارزشهای ملی است.

رهبران اصلی گروه روشن ضمیران که بر جهان حکومت می کنند و در پس پرده و ناشناخته هستند اما از جمله سیاستمداران معروف که در حقیقت نوک پیکان حمله هستند و عضویتشان در گروه فکری روشن ضمیران محرز شده



جرج دبلو بوش، رئیس جمهور سابق آمریکا

میتوان به وینستون چرچیل نخست وزیر سابق انگلیس انگلیس، جرج بوش پدر و جرج بوش پسر روسای جمهور سابق ایالات متحده، باراک اوباما رئیس جمهور فعلی ایالات متحده، و دیوید

راکفلر و برژینسکی اشاره کرد. اکثر سازمان های سری و مخفی و لژهای دیگر فراماسونری خود را وارثان روشن ضمیران باواریایی می دانند حتی بخشی از اسم این گروهها اغلب اشاره به روشن ضمیران دارد. گروههای فراماسونری با یکدیگر پیمان برادری میبندند و با هم متحد هستند و همگی در جهت اهداف اصلی فراماسونری در جهان حرکت میکنند.

این گروهها خود را به روشهای مختلف در فرهنگ عمومی ظاهر میکنند و روشهای بسیار متنوع و متعددی را برای ترویج و گسترش تفکراتشان در جهان در پیش گرفته اند. سازمانهای مانند آنرا میتوان در ژانرهای مختلف بخصوص به صورت تخیلی در فیلمها، سریالهای تلوزیونی، بازیهای ویدئویی و کامپیوتری، کتابهای طنز کارتهای تجاری، صنعت تبلیغات و...



اولین پرچمی که برای آمریکا پیشنهاد شد

بزرگی ساخت که نهایتاً موفق به شکست نیروهای بریتانیایی در جنگ انقلاب آمریکا (۱۷۸۳-۱۷۷۵) شدند) یک



تصویری از جرج واشنگتن، با پیش بند فراماسونی

* فراماسونری در آمریکا

بزرگترین پیروزی فراماسونها اعلام استقلال کشور آمریکا بود. در حقیقت استقلال ایالات متحده آمریکا از انگلستان توسط فراماسونرها اتفاق افتاد. خود جرج واشنگتن (- جرج واشنگتن (۱۷۹۹- ۱۷۳۲) از رهبران انقلاب آمریکا و نخستین رئیس جمهور آمریکا بود که این سمت را از سال ۱۷۸۹ تا سال ۱۷۹۷ در دست داشت. او از گروهی از مردم مسلح به کمک دولت‌های فرانسه و اسپانیا ارتش

ماسون اعظم بود. برجسته ترین افرادی که بیانیه ی اعلان استقلال آمریکا را در سال ۱۷۷۶ میلادی امضا کردند، فراماسون بودند، آن زمان تا کنون تنها سه رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا عضو لژهای فراماسونری نبوده اند که دو تن از آنان در زمان ریاست جمهوری ترور شدند، "جان اف کندی" یکی از آنان می باشد که ترور وی هنوز در حاله ای از ابهام است. البته اگر فراماسونها زود تر گروه القاعده را تشکیل داده بودند می توانستند این ترور ها را به این گروه نسبت دهند .



جان اف کندی غیر فراماسون - در مدار ۳۳ درجه زمین به قتل رسید

امضاء کنندگان بیانیه استقلال آمریکا از انگلستان در قرن هجدهم که همگی از اعضا برجسته لژهای فراماسونری بوده اند عبارتند از: جرج واشینگتن - جان آدامز - بنجامین فرانکلین - توماس جفرسون.



رئیس جمهورهای ماسون مهم آمریکا، از راست: جان آدامز - بنجامین فرانکلین - توماس جفرسون - جرج واشینگتن

ایالات متحده به مدیریت و برنامه ریزی افراد فراماسون (اعتقادات کابالایی و یهودی) استقلال پیدا کرد، این استقلال توسط قوای نظامی که اکثر افسران ارشد آن یهودی بودند و همچنین با حمایت مالی و تجهیزاتی و سرمایه ای یهودیان اتفاق افتاد. نمیتوان این استقلال را چیزی جدای از یک انقلاب یهودی برای تصرف اولین کشور دانست و در حقیقت این فراماسونرها بودند که برنامه ریزی سازماندهی و تجهیز و آغاز جنگ با انگلستان برای استقلال آمریکا را انجام دادند.



لقب پرچم آمریکا "عمو سام" است که در حقیقت کنایه از

ماهیت یهودی این کشور دارد.

حکومت خودشان است. در سالهایی که فراماسونرها سازماندهی برای استقلال آمریکا از انگلستان را شروع کردند یهودیان حامیان اصلی آنها در این راه بودند آنها حمایت کامل خود را چه از لحاظ نظامی و چه از لحاظ مالی به صورت کامل انجام دادند و از دلایل اصلی این استقلال بودند. "هایم سلیمان" و "ایزاک موسز" که هر دو یهودی بودند و از بنیان گذاران اصلی بانک نیویورک و بسیاری از موسسات مالی

در یک سخنرانی که در سال ۱۹۹۵ انجام شد ریچارد والینگ رییس مسیحی انجمن The Friends of the Monmouth Battlefield in Freehold, N.J داشت که "انقلاب آمریکا دارای تعداد غیر عادی سرباز یهودی به عنوان افسران ارشد و پایین تر بوده است به صورتی که هر فرد مذکر یهودی که از نظر جسمی سالم بود و به سن نظام رسیده بود در ارتش ژنرال جرج واشینگتن در زمان جنگ آمریکا برای استقلال خدمت میکرد". آبراهام لینکلن رییس جمهور آمریکا در دوران جنگ داخلی، از نوادگان "بنجامین بی لوی" است که جزو اولین یهودیانی بود که وارد خاک آمریکا شد. داوطلب بودن برای جنگها در میان یهودیان آمریکایی به یک سنت یهودی تبدیل شده است دفاع آنها از کشور آمریکا به معنای دفاع از سرزمین و حکومت خودشان است. در سالهایی که فراماسونرها



هایم سلیمان در لهستان متولد شد و در قرن هجدهم به نیویورک مهاجرت کرد. در آن زمان که سالهای جنگ آمریکا با بریتانیا برای بدست آوردن استقلال بود، او یکی از بزرگترین حامیان مالی این جنگ و به طور کلی از اصلی ترین عوامل پیروزی آمریکا بود.



تئودور هرتزل، او یک روزنامه‌نگار، فعال سیاسی و نویسنده بود که جنبش سیاسی صهیونیسم را پایه نهاد.

و پولی دیگر نیز بودند اصلی ترین حامیان و سرمایه گذاران جنگ استقلال آمریکا به حساب می آمدند. فراماسونها در حقیقت با سرمایه این یهودیان توانستند در جنگ پیروز شوند. نه تنها متفکرین یهود پایه گذار اندیشه هایی مانند فراماسونری، کمونیست و... بودند بلکه بسیاری از سران و رهبران این گروهها نیز یهودی الاصل و فعالیتهايشان با توان مالی یهودیان به پیش میرفت. یهودیان مشارکت فعالانه ای در شروع فراماسونری در آمریکا را نیز داشتند. آنها پایه گذار ماسونری در هفت ایالت از ۱۳ ایالت اصلی آمریکا بوده اند. پایه گذار لژهای اصلی نیویورک، پنسیلوانیا، مریلند، جرجیا، کارولینای جنوبی، ویرجینیا و جزیره رود، یهودی بودند. یک ماسون یهودی به نام "مایکل هایس" کمک کرد تا آداب ماسونی اسکاتلندی به آمریکا معرفی شود، "پائول ریور" که او نیز یهودی و گرند ماستر (استاد بزرگ ماسونی) بود در این راه به او کمک کرد. یهودیان زیاد دیگری در اواخر قرن هفدهم عناوین ماسونی داشتند.

"سلیمان بوش" در شهر پنسیلوانیا، "جوزف مایر" در مریلند و بعدها در کارولینای جنوبی و "آبراهام فارست" در فیلادلفیا واقع در ویرجینیا در سال ۱۷۸۱ گراند ماستر بودند. یهودی دیگری که این عنوان را داشت "سیکزاس موسز" بود که از سال ۱۷۹۱ تا ۱۸۰۰ دارای این عنوان بود. در لژ اصلی "جرج واشنگتن" هم که همان لژ Fredericksburg بود چندین ماسون یهودی الاصل عضو بودند. (ذکر این نکته ضروری است که نام هیچ فرد مسلمان، هندو، بودایی، و یا دیگر مذاهب در بین سران ماسونی هیچ کشوری در آن دوران دیده نمی شد).

در واقع تفکرات فراماسونری، کمونیسم و صهیونیسم حاصل تفکرات این قبیل یهودیان بود. اگر نگاهی به این تفکرات داشته باشیم دشمنی با آداب رسوم ملی و مذهبی، نیاز به خلق جهانی نوین با تمدنی جدی، جهانگرایی از جمله اصول اصلی این اندیشه ها و اهدافشان می باشد. این گونه است که می بینیم بسیاری از سران اصلی و اولیه کمونیست در سازمانهای صهیونیستی و ماسونری و بلعکس عضو بوده اند و هر سه این تفکرات ریشه در باورهای دینی یهودیان و شرایط حاکم بر جهان آنروز دارد. آنها به این نتیجه رسیدند که یهودیان باید برای خود یک تعریف جداگانه داشته باشند آنها در حقیقت تفکرات قوم گرایانه ای که در میان خود داشتند (مانند اینکه آنها قوم برگزیده خداوند هستند و...) را با تفکرات نوین بشری با هم پیوند دادند. برای مثال "تئودور هرتزل" در خانواده ای رشد کرده بود که به طور کامل از گرایشات یهودی خود دور شده بودند و در یک محیط مسیحی به مانند ساکنان آن محیط زندگی می کردند. او با اعضای لژهای فراماسونری ارتباط داشت در جلسات کمونیستها نیز شرکت می نمود و پس از گذشت مدت زمانی حس برتری نژادی یهودیان نسبت به سایر اقوام در او به شدت ایجاد شد، این تفکرات موجب شد نظریه ملی گرایانه یهود و صهیونیسم را پایه گذاری کند، صهیونیسم کنونی زاده تفکرات اوست.

مشهورترین تک تیراندازان جنگ جهانی دوم

بخش اول (فنلاند)

* سیمو های ها (مرگ سفید)

در سال ۱۹۳۹ میلادی، سربازان ارتش سرخ به دستور استالین به کشور کوچک فنلاند حمله ور شدند. استالین انتظار یک پیروزی سهل الوصول و ادغام یک کشور کوچک دیگر را به امپراطوری خود داشت ولی نتیجه بر خلاف انتظار او بود. سربازان فنلاندی تحت فرماندهی فیلد مارشال کارل مانرهایم دست به مقاومت شدیدی برای نجات میهن خود زدند. در این نبرد، معروفترین تک تیرانداز تاریخ در میان سربازان فنلاندی خدمت می کرد که نام مستعار او در میان سربازان مهاجم روسی، "مرگ سفید" بود.

"سیمو های ها" در ۱۷ دسامبر ۱۹۰۵ در یک روستای کوچک فنلاند واقع در نزدیکی مرز روسیه به دنیا آمد. والدین او کشاورزان فقیری بودند. در سن ۲۰ سالگی سیمو جهت گذراندن خدمت سربازی به خدمت فراخوانده شده و با درجه گروهبانی از خدمت ترخیص شد سپس به



کشاورزی در زمین پدر خود پرداخت تا اینکه ۱۴ سال بعد به دلیل حمله ارتش سرخ، در سن ۳۴ سالگی دوباره به خدمت فراخوانده شده و در یک واحد تک تیرانداز مشغول انجام وظیفه گردید. نکته جالب توجه این بود مردی که تبدیل به موفقترین تک تیرانداز تاریخ گشت تنها ۱۶۰ سانتیمتر قد داشت. وی با تعداد ۵۰۵ کشته از نیروهای دشمن به تنهایی در صدر جدول تک تیراندازان تاریخ دنیا قرار دارد. او به دلیل توانایی بالا در شکار سربازان ارتش شوروی در طول نبرد ۱۰۰ روزه (اشغال فنلاند)، موفق به دریافت مدال صلیب نشانه روی از ارتش فنلاند گردید.



سیمو های ها مجهز به یک تفنگ موسین-ناگانت مدل ۲۸ بدون دوربین به همراه یک مسلسل ساومی ام-۳۱ بود. سیمو در مدت صد روز نبرد، ملبس به لباس استتاری سفید، ساعتها در دمای منهای ۲۰ تا منهای ۴۰ درجه سانتیگراد در میان برفها به کمین سربازان روسی می نشست. او به یاری چشمان تیزبین و هدفگیری دقیق و استتار عالی، بیشتر از ۵۰۰ سرباز روسی را در مدت ۱۰۰ روز به صورت مرگبار مورد اصابت قرار داد البته تعداد ۵۴۲ نفر سرباز روسی که سیمو کشته است آمار تایید شده حتی توسط خود روسها میباشد زیرا بنا به گفته بعضی منابع، تعداد سربازان روسی که سیمو های ها با موفقیت از بین برده است بیش



از ۷۰۰ نفر اعلام شده است. وحشتی همگانی در جبهه جنگ در میان سربازان ارتش سرخ فراگیر شده بود. سربازان روسی از مرگ همقطاران خود بدون هیچ هشدار و یا سروصدایی صحبت می کردند. گزارشهای غیررسمی ارتش فنلاند از خط جبهه تعداد کشته شدگان به دست سیمو را حتی تا ۸۰۰ نفر اعلام کرده است.

یکی از دلایل موفقیت او این بود که هنگامی که میخواست کمین نماید یک حجم عظیم از برف را در مقابل خود قرار میداد. این توده برف پس از شلیک گلوله توسط وی از پرتاب برف از مقابل وی بر اثر شدت شلیک ممانعت میکرد و جایگاه او کشف نمیشد. او برای اینکه بخار دهانش توجه سربازان دشمن را جلب نماید غالب اوقات در دهانش برف میگذاشت. ارتش سرخ چند بار سعی نمود با تک تیراندازان خود و شلیک توپخانه او را بکشد.



در روزهای آخر جنگ، در ۶ مارس ۱۹۴۰، سیمو به دلیل اصابت یک گلوله از فاصله نزدیک که وارد فک و صورت او شده، بشدت زخمی گردید و توسط سربازان همقطار خود به پشت جبهه منتقل شد. سیمو به دلیل شجاعت های فراوان، توسط فیلد مارشال مانرهایم به درجه ستوان دومی ارتقا پیدا کرد.



در سالهای پس از جنگ، سیمو به پرورش سگ های ممتاز مخصوص شکار پرداخت و تبدیل به یک شکارچی جهانی گوزن گردید سپس به انتشار کتاب خاطرات خود پرداخت. او در یک مصاحبه در سال ۱۹۹۸ در مورد عامل موفقیت یک تک تیرانداز فقط یک کلمه پاسخ داد، تمرین.

* سولو کولکا



عکس تزئینی است

بر اساس بیشتر منابعی که او را تأیید نموده اند، تاریخ تولد کولکا ۲۰ دسامبر ۱۹۰۴ و تاریخ فوت او ۲۱ آگوست ۱۹۸۸ بوده است. او احتمالاً یک تک تیرانداز افسانه‌ای فنلاندی با تعداد ۴۰۰ کشته از سربازان دشمن می‌باشد. بر اساس بعضی روایات کولکا در روستای ساکی جاروی در جنوب کارلیا متولد شده است و در کانگاسالا فوت نموده است. بر اساس برخی روایات او در طول نبرد ۱۰۵ روزه جنگ زمستانی با ارتش شوروی موفق به از پای در آوردن حدوداً ۴۰۰ سرباز از سربازان و افسران

روس شده است که او را پس از سیموهای ها در رده دوم تک تیراندازان موفق دنیا قرار می‌دهد اما این موضوع بسیار موهوم و فاقد اسناد و مدارک معتبر برای استناد می‌باشد.

در آرشیو ارتش فنلاند در جنگ جهانی دوم نامی از این شخص ذکر نگردیده است. پیدا کردن نام او حتی پس از جنگ نیز به امری غیرممکن تبدیل شد. هیچ عکسی از او موجود نیست. از دیگر سو وقتی نام او را با سیموهای ها مقایسه میکنیم که به شکلی فزاینده در طول جنگ نام او گزارش میشد و از او مدارک اثبات کننده زیادی مانند عکس و گزارشات نظامی و خبری وجود دارد، این استدلال معقول به نظر میرسد که هیچ تک تیراندازی با نام سولو کولکا وجود خارجی ندارد. و احتمالاً به منظور افزایش روحیه ملی ساخته شده است. علاوه بر این شرح عملیات سیموهای ها و سولو کولکا در طول جنگ بسیار به هم شباهت دارد.

همچنین یک خبرنگار جنگی فنلاندی خوشنام به نام سیمئو کولکا وجود داشته است که غالباً اخبار مربوط به عملیات سیموهای ها را به دیگر خبرنگاران جنگی گزارش میکرده است (به عبارت دیگر اخبار مربوط به سیموهای ها عموماً از کانال این خبرنگار به دیگران ارائه می شده است). احتمالاً یک خبرنگار دیگر با ترکیب نام سیموهای ها که یک تک تیرانداز بوده و سیمئو کولکا که یک خبرنگار بوده است موجب تولد یک تک تیرانداز خیالی به نام سولو کولکا شده است تا موجب تضعیف روحیه سربازان شوروی شود، بدون آنکه اساساً وجود داشته باشد. بدین ترتیب کولکا تبدیل به یک افسانه مشکوک شده است.

پانزر کف واگن بار



"بار" یک خودروی خودکشی بزرگ بود که بر روی آن یک جنگ افزار مهیب ۳۰/۵ سانتیمتری نصب شده بود. قرار بود قسمت

پیشرا نه تا حد زیادی از روی تایگر گرفته شود. همچنین قرار بود که از میله های پیچش فنر تعلیق تیغه ای این تانک استفاده شود. به احتمال زیاد این فنرها به یک نمونه بزرگتر پایه فنر تیغه ای پانزر ۴ شباهت داشت. سامانه های مشابهی برای پیش نمونه برای "یاگدپانزرز" که در انتهای جنگ در حال طراحی بودند، پیشنهاد گردید. توپ به طور ثابت نصب شده بود، اما تمهیداتی صورت گرفته بود تا گستره بالاروندگی توپ زیاد باشد.



این خصوصیات "بار" را تا حد زیادی شبیه "اشتورم تایگر" می ساخت. در اصل این خودرو برای شلیک گلوله های بزرگ طراحی شده بود.

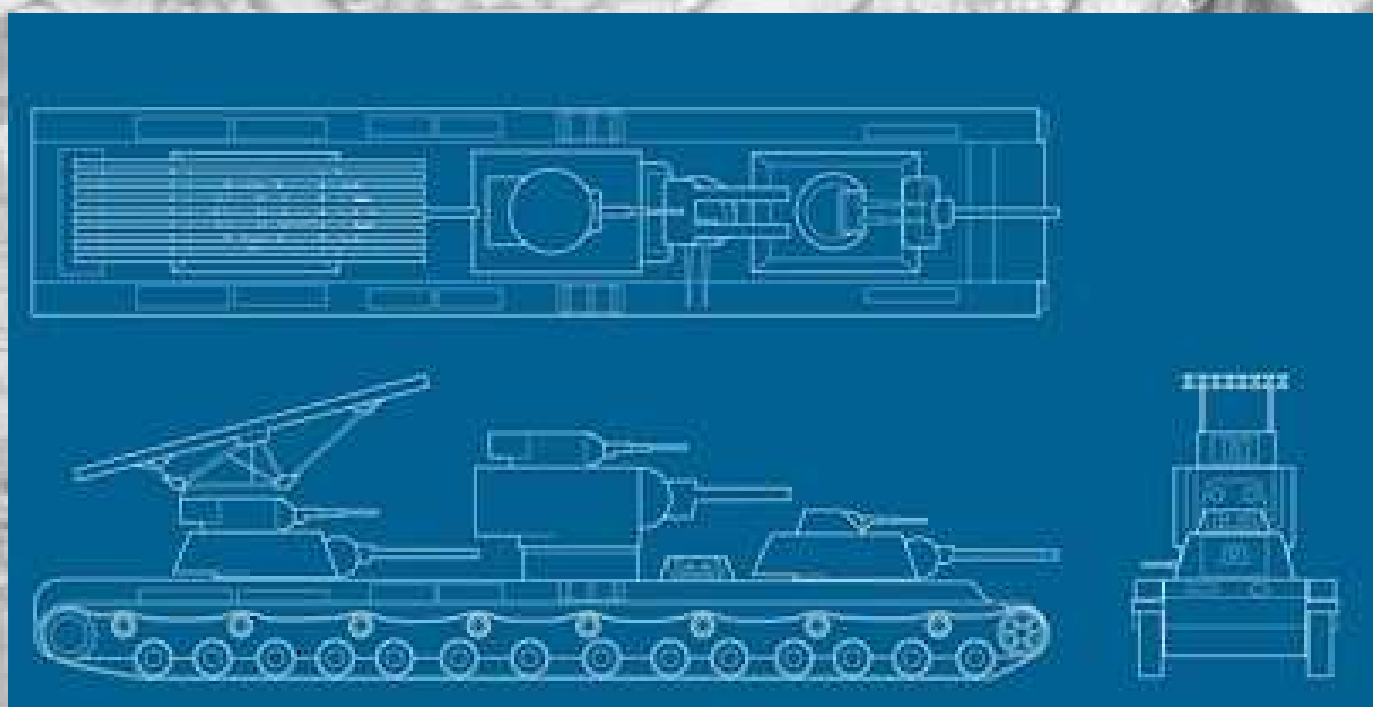
روسها نیز بیکار ننشسته بودند و دست به طراحی ابر تانکی در سال ۱۹۳۲ زده بودند. این خودرو که توسط مهندسین آلمانی "E.Grotte" نام داشت، تحت قراردادی با کمونیست ها "بلشویک ها" تشنه به قدرت طراحی شده بود که دارای ۲۴۰۰۰ اسب بخار نیروی موتورهای چندگانه، ۱۰۰۰ تن وزن و ۶ برجک و ۶۰ نفر خدمه بود. طرح این خودرو بر روی کاغذ باقی ماند، اما سالهای بعد مهندسین روسی دست روی دست نگذاشتند و خودشان دست به طراحی ابر تانک سنگین مخصوص خودشان زدند.



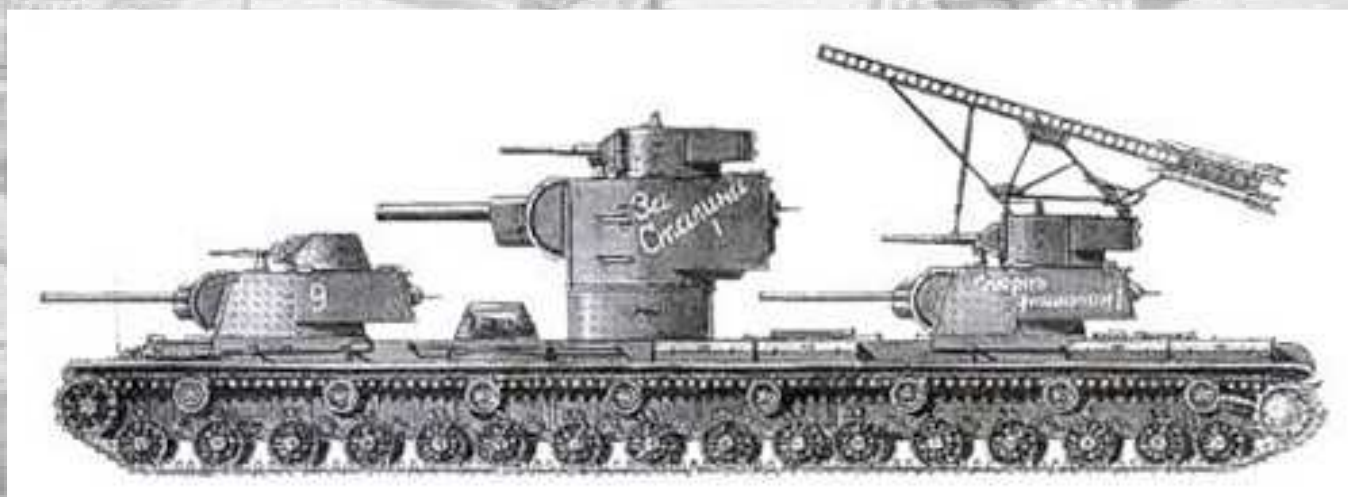
در جولای
۱۹۴۱ استالین
دریافت که یک
تانک روسی
"KV-II"
لشکر ششم
پانزر آلمان را
برای مدت یک
روز کامل معطل
و مانع پیشروی
این لشکر شده.
بر اساس
موفقیت شگفت
انگیز این
تانک، استالین

یک تانک KV-II روسی، غنیمت گرفته شده توسط ارتش آلمان

دستور طراحی
یک رزمناو زمینی بر اساس همان طرح تانک "KV-II" را در یک برنامه ضربتی صادر کرد. قرار بود تانک مزبور دارای سه برجک بوده و از نظر جنگ افزار و زره به خوبی مجهز شده و قادر به دفاع از خود در برابر هر نوع حمله ای از سوی آلمان ها باشد. این پروژه به تیم مشترکی از کوتین/بارکوف "Kotin/Barkov" داده شد.



هنگامی که طراحان به استالین شکایت کردند که پافشاری بر روی سه برجک باعث شده که طول این خودرو آتقدر زیاد شود که در هنگام دور زدن، شعاع گردش قابل قبولی نداشته باشد، پاسخ استالین این چنین بود: " این تانک نیازی به دور زدن ندارد و آن یک راست به برلین خواهد رفت."

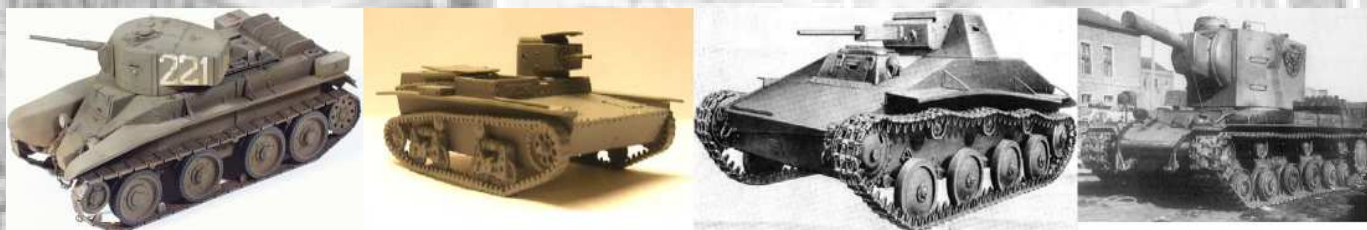


KV-IV Behemoth

طرح نهایی به عنوان "KV-IV Behemoth" شناخته شد. تانک "KV-IV" یک تانک چند برجگی بود که از قطعات چندین تانک "T-38 , T-60 , BT-5 , II , KV-I" برای مونتاژ آن استفاده شده بود.



استفاده از طرح تانک های موجود لزوماً به خاطر تحمیل و فشار استالین بر صنعت شوروی بود. این تانک به دلیل وزن زیاد خود با وسایل عبور از رودخانه مجهز شده بود تا از رودخانه هایی با عمق بیش از ۹ فوت (۳ متر) عبور کند.



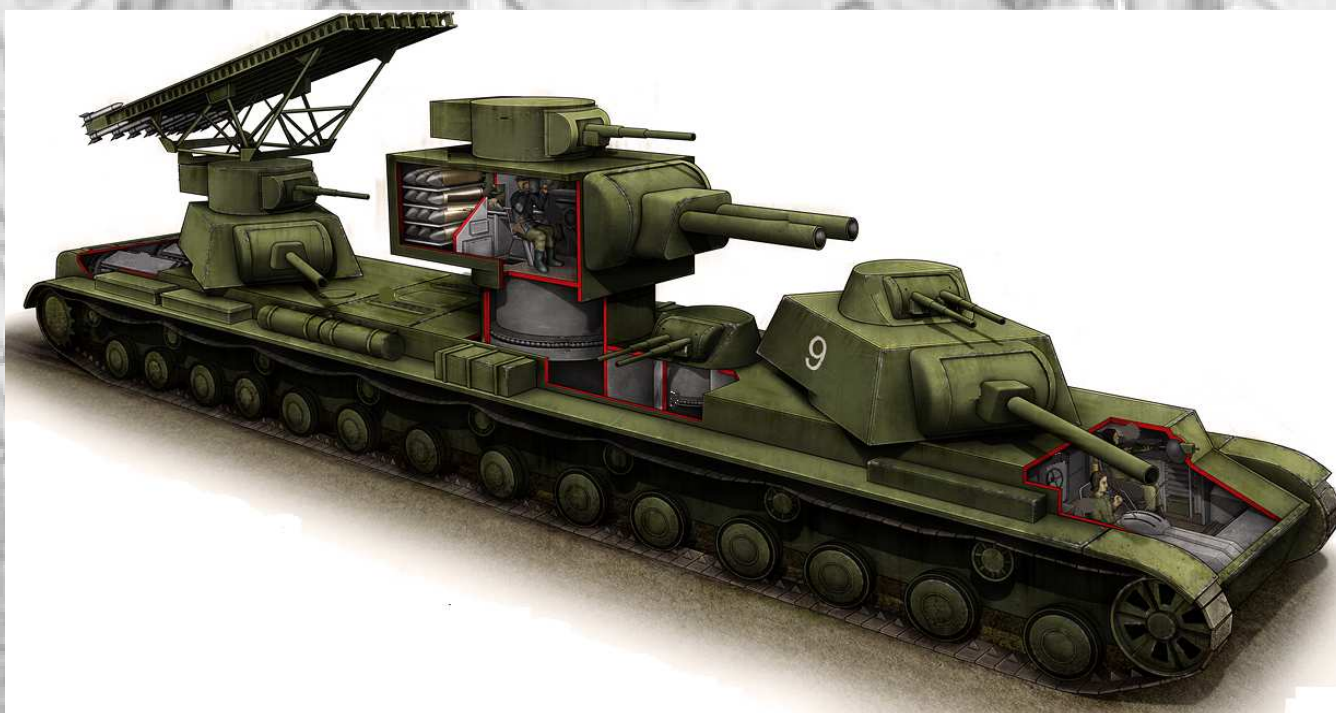
تانک هایی که برای ساخت KV-IV Behemoth از قطعات و نمونه های آنها استفاده شده

این تیم طراحی همچنین یک برجک دیده بانی قابل جدا شدن طراحی کردند که می توانست هنگام قرار داشتن تانک در موقعیت برجک پائین برای هدایت آتش هویتزر و موشک ها استفاده شود. خدمه این تانک نتشکل از ۱۵ نفر خدمه و یک نفر کمیسر (فرمانده تانک) بود.

اما "KV-II Behemoth" چیزی بیش از یک خواب شبانه برای کمونیست ها نبود و تاریخچه آن نیز مانند طراحی بسیار مزحک بود.

* تاریخچه

نخستین پیش نمونه در دسامبر ۱۹۴۱ تکمیل و با عجله برای دفاع از مسکو راهی میدان نبرد شد. در نخستین عملیات در طی یک مه غلیظ زمستانی، برجک عقب به طور تصادفی به سمت برجک مرکزی شلیک کرد. انفجار حاصل از این شلیک، خودرو را به طور کامل نابود کرد (به دلیل انبار کردن گلوله های توپ ۱۵۲ مم در برجک مرکزی). دومین پیش نمونه در ژانویه تکمیل شده و به جبهه لنینگراد فرستاده شد. این یکی نمونه دارای نشانگرهایی بود که در مسیر آتش بودن برجک دیگر را نشان می داد. در نخستین حمله آلمان ها، این تانک هنگام عبور از یک کانال، به دو نیم شکسته شد. یک جرعه، سوخت در حال نشت شعله افکن را مشتعل ساخته و انفجار حاصله این خودرو را نابود ساخت. سومین و آخرین نمونه، دارای یک بدنه کاملا تقویت شده بود، این تانک نیز در اوایل سال ۱۹۴۲ به جبهه لنینگراد فرستاده شد. این تانک موفق به سرنگونی ۳ هواپیما از هواپیماهای آلمانی شد. در نخستین درگیری زمینی هنگامی که "KV-II" در حال شلیک به مواضع و سنگرهای آلمانی بود، تمامی توپ ها از موقعیت سمت راست به طور همزمان باهم شلیک کردند. لگد عظیم حاصل از این شلیک ها، تانک را به درون یک سنگر واژگون کرد و تکان شدید آن باعث انفجار مهمات ۱۵۲ میلی متری و متلاشی شدن کامل این خودرو گردید. پس از این شکست ها استالین دستور لغو این پروژه را داد و بسیاری از اعضای تیم طراحی به دلیل این رسوایی این پروژه بقیه عمرشان را در بازداشتگاه های سیبری سپری کردند.



خدمه : ۱۵ نفر و یک نفر کمیسر (فرمانده)

طول : ۵۱ فوت و ۴ اینچ (۱۵/۶۵ متر)

ارتفاع : ۱۵ فوت و ۳ اینچ (۴/۶۵ متذ)

عرض : ۱۰ فوت و ۱۰ اینچ (۳/۳۰ متر)

موتور : سه موتور V2 با توان ۶۰۰ اسب بخار برای هر کدام.

سرعت بیشینه : ۱۳ مایل بر ساعت (۲۰ کیلومتر بر ساعت)

زره : حداکثر ۱۶۰ میلی متر و حداقل ۷ میلی متر

جنگ افزارها : دو توپ ۱۵۲ مم ؛ دو توپ ۷۶/۲ مم ؛ یم توپ ۴۵ مم ؛ دو تیربار ۱۲/۷ مم DshK ؛ دو تیربار ۷/۶۲

م م ماکسیم ؛ ۱۴ تیربار ۷/۶۲ م م DT ؛ ۱۶ موشک BM-13 ؛ دو شعله افکن مدل ۱۹۳۳

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**